**فایل 1277 \_ سوره انبیاء**

بسم الله الرحمن الرحیم

در استطاعه در حج که استطاعت شرط وجوب حج است یعنی تا کسی مستطیع نشده از جهت جنبه ی مالی یعنی مرکب و توشه ی راهش فراهم نشده این مستطیع نیست با نبود استطاعت اگر چند بار هم مکه رفته باشد از ذمه اش ساقط نیست حجة الاسلام بر او واجب است تا بعد از استطاعت ، حج به جا بیاورد و البته مستطیع هم شد واجب نیست که با همان مال خودش حج بجا بیاورد ، ممکن است مستطیع شده باشد ولی دیگری او را مهمان کرده باشد ، خب کافی ست ، استطاعت شرط وجوب حج است ولی واجب نیست با همان مال خودش مکه برود ، تا مستطیع نشده حج واجب نشده ولی وقتی مستطیع شد حج بر او واجب میشود اما لازم نیست با مال خودش برود ممکن است دیگری مهمانش کرده و او را برده ، یا اینکه اجیر شده که در راه خدمت کند نه اینکه برای حج اجیر شده باشد ، اجیر شده که در کاروان خدمت کند ، کافی ست چون مستطیع شده ، یعنی دیگر حج از ذمه اش ساقط شده

و همینطور اگر خودش مستطیع نبوده اما اجیر شده برای خدمت کاروان ، حالا هر جور کاری ، قبول کرده که برود خدمت کاروان کند ، کاروان هم زاد و توشه اش را برایش فراهم میکند هم مرکب را ، خب اینجا مستطیع میشود ، یعنی به همین کیفیت این هم میشود مستطیع ولو اینکه خودش مالی نداشته مستطیع نبوده اما در اثر اینکه کاروان او را میبرد به عنوان خدمت و مرکبش فراهم شده و توشه ی راهش هم فراهم شده ، خرج رفت و برگشت او را فراهم میکنند این هم به همین کیفیت میشود مستطیع ، یعنی آنجا که رسید نیت حجة الاسلامش را دارد و حج واجبش را انجام میدهد و دیگر هم از ذمه ی او ساقط است ، بعدا هم اگر مستطیع شد دیگر بر او واجب نیست مکه برود ، چون با همان اجیر شدن در کاروان مستطیع شده و این حجة الاسلامش کافیست ، بعد هم چنانچه از او بخواهند که بیا اجیر ما باش در کاروان واجب نیست قبول کند ولی اگر قبول کرد ، مستطیع میشود ، به همین تأمین زاد و راحله اش مستطیع میشود ، یا اگر به کسی بگویند که این مبلغ را به تو هدیه میکنم حج بجا بیاور اینجا واجب است قبول کند ، مثلا به کسی گفته اند که این مبلغی که مخارج حج است من تأمین میکنم و به شما هدیه میکنم که با این حج بجا بیاوری ، اگر تا به حال مستطیع نبود با همین واجب میشود که قبول کند ولی اگر در همین حد بگوید که من این مبلغ را به شما هدیه میکنم و دیگر نگوید برای حج است ، ولی این مبلغ در حدی ست که وافی حج است اینجا واجب نیست که قبول کند ، ولی اگر قبول کرد واجب است که حج بجا بیاورد ولی اگر نحوه گفتنش اینطور بوده که بگوید من این مبلغ را به شما هدیه میکنم که حج بجا بیاوری اینجا واجب میشود که قبول کند ، تا به حال مستطیع نبوده ولی این آدم گفته که این مبلغ مثلا 500 هزار تومان به شما هدیه میکنم که با این حج بجا بیاوری اینجا واجب میشود که قبول کند اما اگر نه ، فقط بگوید من هدیه میکنم به شما و مبلغی هم هست که برای حج وافی است واجب نیست قبول کند ولی اگر قبول کرد بر او واجب میشود که حج بجابیاورد چون مستطیع میشود با این کیفیت ، پس استطاعت شرط وجوب حج است ، اما فروع تحصیل استطاعت فرق میکند ، اینکه خودش تحصیل کرده یا گاهی از اوقات اکتسابا مبلغی را به او بذل کردند یا مهمانش کرده اند یا اجیر شده برای خدمت کاروان نه برای حج ، اگر اجیر حج شود که خب برای دیگری حج بجا می آورد ، برای خودش که نیست ، اگر اجیر برای کاروان بشود تا خدمتی کند مستطیع شده ، یعنی زاد و راحله فراهم شده ، استطاعت همان زاد و راحله است ، یعنی مرکب و توشه ی راه ، این فراهم شده یعنی مستطیع شده و در همان جا نیت حجة الاسلام میکند و از ذمه اش ساقط است و بعد هم اگر مستطیع شد دیگر براو واجب نیست که به حج برود ؛

صلواتی ختم بفرمایید

اعوذبالله من الشیطان الرجیم

« یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین » آیه ی صد و چهارم از سوره ی مبارکه ی انبیاء

چون آیه ی پیش راجع به صحنه ی پاداش متقین بود ، مومنین صالح العمل ، لایحزنهم الفزع الاکبر ، آنها چنان در امنیتند که در روز قیامت آن ترس بزرگ آنها را محزون نمیکند ، ترس بزرگی که همه را به وحشت می افکند و کودکان را پیر میکند ، آن روز انسان های متقی صالح العمل در امانند ، لایحزنهم الفزع الاکبر ، آن فزع بزرگ ، وحشت عظیم ، ترس عظیم آنها را محزون نمیکند ، حالا آن روز چه روزی ست ؟

« یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب »

این روز وحشت آوری ست ، در عین حال که روز وحشتناکی ست مومنین حزنی ندارند ، از وحشت و عظمت آن روز به این چهره تعبیر شده ، آن روزی ست که ما آسمان ها را در هم میپیچیم ، آسمان ها را میپیچیم مانند پیچیدن طومار ، سجل یعنی هر چه که رویش بنویسند ، به قطعات سنگ که سابق روی آنها مینوشتند میگفتند سجل ، ولذا هر ورقی که رویش بنویسند سجل گفته میشود ، سابق چنین بوده که میگفتند طومار ، هم برای نامه نوشتن هم کتاب نوشتن طومار استفاده میکردند ، میپیچیدند ، بعد هم که میخواستند بنویسند تدریجا آن طومار را باز میکردند و مینوشتند ، وقتی نوشتن تمام میشد ، دوباره میپیچیدند ، لوله میکردند و کنار میگذاشتند ، محفوظ میماند وتا نمیخورد ، منتها مادامی که نپیچیده بودند نوشته ها معلوم بود ، خطوط معلوم است و نقش ها معلوم است و واو و الف و دال و جملات و سطرها معلوم است ، همین که پیچیده میشد دیگر چیزی پیدا نبود ، تمام این نقوش دیگر ناپیداست وقتی گسترده است همه ی نقوش پیداست وقتی پیچیده میشود دیگر نقوش ناپیداست

الان عالم خلقت در حال کسترش است ، الان باز است نپیچیدند ، طومار باز است ، ولذا همه چیز در جای خودش محفوظ است ، این زمین است و آن آسمان است و آن دیوار است و آن کوه است و آن دریا وماه و خورشید و آسمان و آن هم انسان و آن هم حیوان و همه ی خطوط و نقوش از هم ممتازند

اما روزی خواهد آمد که در هم پیچیده میشود ، لمن الموت الیوم لله الواحد القهار، آن روز دیگر همه رو به فنا هستند ، همان گونه ای که طومار نوشته است ، تا باز است تمام این نقوش وخطوط پیداست وقتی که پیچیده شد دیگر ناپیداست ، دیده نمیشود ، الان که عالم در حال گسترش طومار است ، باز شده همه چیز از هم ممتاز است ، روزی خواهد آمد که ما در هم میپیچیم

یوم نطوی السماء ، اگر از آسمان اسم برده شده نفی ماسوی که نشده ، یک قسمت از عالم خلقت را که عظمتش هم معلوم آسمان هاست ما در هم میپیچیم

آن قدرتی که آسمان های به آن عظمت را به هم میپیچد خب کره ی زمین که ذره ایست در مقابل این عالم پیچیده خواهد شد

یوم نطوی السماء ، یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات

دگرگونی حاصل میشود ، زمین دیگر غیر از این زمین است ، آسمان ها غیر از این آسمان است ، اذا الشمس کورت ، واذا النجوم انکدرت ، و اذا الجبال سیرت ، تمام نظامات به هم میخورد ، اینجا هم آیه اشاره به همین مطلب دارد ، بله فعلا طومار باز است و همه چیز از هم ممتاز ، ولی روزی رسد که ما عالم را در هم پیچیم ، عالم در هم پیچیده میشود ودیگر هیچ چیز مشهود نیست

کل شیء هالک الا وجهه

کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام

پس یک روز در پیچیده گی عالم هست پس فعلا خودتان را بشناسید و از این گسترش طومار خلقت استفاده کنید و آنچه باید بنویسید بنویسید ، روزی خواهد آمد که همه ی اینها برچیده میشود

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب

آن روزی برسد که ما آسمان را بپیچیم مانند پیچیدن اوراق نوشته شده

للکتب ، ظاهرا لام به اصطلاح اهل ادب لام اضافه است که همان سجلی ست که برای نوشتنی هاست ، برای کتاب ها و کتابت هاست...

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب

یا اینکه لام ، لام علت باشد که ما میپیچیم برای اینکه نامه های عمل به حساب بیاید ، این نظام در هم پیچیده میشود ، آن نظام دیگری از نو بوجود می آید که آنجا برای بروز نامه ها و به دست دادن نامه های اعمال است ، هر دو محتمل هست که کلمه ی للکتب ، لام برای علت باشد تا ما میپیچیم که به مسئله ی رسیدن به کتب و نامه های اعمال برسیم

یا لام ، لام اضافه باشد که نسبت به همان طی دارد ، یعنی سجلی که برای نوشتن ها ست در هم پیچیده میشود که این عالم هم تشبیه شده

به این کیفیت که الان تمام نقوش و کلمات همه نوشته شده ، همه هم از هم ممتازند ، میبینیم ولی روزی همه برچیده میشود

یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده

یعنی بر ما کاری ندارد ، همان قدرتی که آغاز کرده آفرینش را همان قدرت به پایان میرساند این نظام را ،خب آن آفریننده جمع میکند ، آنکس که باز میکند در هم میپیچد.

شما همانطوری که نامه ای را باز میکنید و مینویسید ، شما با همان قدرت نامه ی نوشته را در هم میپیچید ، لوله اش میکنید و کنار میگذارید ، خب ما هم همینطوریم...

واقعا تمام عالم مانند ورقی ست به دست شما ، شما آن ورق را مینویسید و باز میکنید و در هم میپیچید

ما هم این نامه ی کتاب خلقت را فعلا باز کرده ایم و نوشته ایم و این نوشته را در هم میپیچیم ، برای ما که کاری ندارد.

کما بدأنا ، همان گونه ای که آغاز کردیم ، شروع کردیم ، اول خلق ، در اول آفرینش ما شروع کرده ایم ، نعیده ، ما همان قدرت هستیم همان را دوباره برمیگردانیم ، این مضمون در مواضع متعدد هست در قرآن مثلا در جایی داریم ، کما بدأکم تعودون ، همان گونه ای که شما را آغاز کرده و آفریده دوباره برمیگردید ، با قدرت او برمیگردید ، با قدرت او آمده اید ، مگر شما با اختیار خود آمده اید ؟ کیست که بتواند ادعا کند من با میل خودم آمده ام ، با میل خودم زندگی میکنم ، با میل خودم میمانم ، هست کسی که چنین ادعایی داشته باشد ؟ گردن کلفت های عالم نتوانستند ، گردنشان را در سرشان فرو بردند و در زیر خاک ها پوساندند آنها را ، که میتواند ادعا کند من هستم ؟

عند فرعون علی فی الارض ، او با آن علوی که داشت ، اقتداری که به او داده بودیم و با یک قطره آب نابودش کردیم ، ما به او نفس دادیم خیال میکرد مال خودش است ، میگفت أنا ربکم الاعلی ، نفسش را از او گرفتیم آب در حلق او ریختیم ، گفت عجب ، با یک هوا زنده بود و با یک باد زنده بود و با آبی مرد...

همانطور که تو را خلق کرده ، بی اختیار شما را آورده ، نطفه ی شما را منعقد کرده ، بی خبر از همه جا بودید ، همان نقطه را پرورش داده و به اینجا رسانده و باز هم شما را برمیگرداند ، به ارذل العمر هم میتواند برساند شما را ، و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم من بعد علم شیئا

به یک دوران پستی از زندگی برسید که دیگر همه یعلم ها یادتان برود ، آنچه هم میدانستید فراموش میکنید ، آدم به سنی میرسد که اسم بچه هاش رو فراموش میکنند ، آنها را اصلا نمیشناسد ، چه بسا به اینجا میرسد ، یکی از بزرگان مراجع تقلید را نقل میکنند که ، فرد بزرگی که مرجعیت عامه داشته و سنش به جایی رسید که دیگر علومش را فراموش کرده بود از شاگردش تقلید میکرد ، آن کسی که مرجع کل بود رسید به جایی که از شاگردش تقلید میکرد

ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکی لایعلم من بعد علم شیئا

کسی قدرت ندارد که بگوید من خودم آمده ام خودم دارم نفس میکشم خودم دارم زندگی میکنم اینجور نیست

شما را بی اختیار آورده اند بی اختیار هم نگه داشته اند بی اختیار هم میبرند

کما بدأکم تعودون

یا آیه ی دیگر دارد « وهوالذی یبدأ الخلق ثم یعیده و هو اهون علیهم »

او کسی ست که آفرینش را آغاز کرده دوباره برمیگرداند برگرداندنش آسانترهم هست ، آسانتر است به زعم شما والا برای او که آسانی و مشکلی ندارد ، این به زعم و نظر شماست

آن کسی که خانه را ساخته برای اولین بار دوباره ویرانش کند برای بار دوم رام تر شده ، بهتر میتواند بسازد ، کسی که اولین بار ساخته ویران کند بار دوم باز میسازد ، آسانتر هم شده ، کار کرده عادت کرده

میفرماید من همانی که آغاز کردم دوباره برمیگردانم « و هو اهون علیهم » برگرداندن بر او آسانتر است از دید شما ، نه با قدرت او ، قدرت او یکسان است فرقی نمیکند، همان قدرتی که اول آدم ابوالبشر را آفریده ، مگر ناقص بوده که کم کم دستش عادت کرده و بهتر می آفریند اینجور نیست ، همان روز اول هم مثل حالا ساخته ، آن انسان اولی که کج نبوده ، مثلا یک چشمی بوده ف یا یک چشمش روی پیشانیش بوده ، حالا دستش عادت کرده خوب میسازد ، نه همان روز اول هم زیباترینش را آفرید ، آدم ابوالبشر و هوا علیهم السلام ، اول انسان بودند زیباتر از ماها هم بودند ، 5000 سال قبل تقریبا ، یوسف آفریده ، خیلی زیباتر از حالا هم آفریده ، اینطور نیست که دست او عادت کند بهتر بیافریند ، نه قدرت او مطلقه است ، پس این هم یک آیه که راجع به همین مطلب است

« کما بدأنا اول خلق ثم نعیده ، وعدا علینا »

این وعده ایست قطعی ، ما داده ایم و حتما وفا به این وعده خواهیم کرد ، عالم را میپیچیم و دوباره از نو میسازیم

« وعدا علینا انا کنا فاعلین »

به طور مسلم ما کننده ی این کاریم ، شکی درش نیست ، ولی در این جمله ی وعدا علینا چند تأکید شده ، کلمه ی وعد ، وعده کردن ، شخص بزرگی میگوید من وعده کرده ام ، حتمی ست ، چون حتما انجام خواهد داد

کلمه علینا هم تأکید است ، یعنی بر عهده ی من است ، شخص بزرگی میگوید من عهده گرفته ام این مطلب را ، «علینا»

بعد هم انا آمده ، با کلمه ی تحقیق آمده ، به طور قطع و مسلم ، ما هم فرموده ، انی نفرموده ، چون از موضع قدرت صحبت میکنند « ما » میفرمایند

جایی که مسئله ی عبودیت باشد و الوهیت در آنجا « من » میفرمایند « ان اعبدونی » مرا عبادت کنید ؛ چون مسدله ی عبادت با توحید درآن باشد ، با کلمه ی وحده به اصطلاح گفته میشود ، من را عبادت کنید ، نفرموده ما را عبادت کنید ، جا ندارد ، این مناسب نبود که بگوییم ما را را عبادت کنید چون معبود باید واحد باشد وبگوید من را عبادت کنید

اما وقتی که سخن از قدرت می آید ، از موضع قدرت بحث میکند ، ما گفته میشود ، « انا نحن نزلنا الذکرو انا له لحافظون » ما بوده ایم که قرآن را فرود آورده ایم و همان ما هستیم که نگهدار او خواهیم بود ، ما هستیم که شما را خلق کرده ایم و دوباره ما هستیم که شما را برمیگردانیم ، از موضع قدرت است ، ولذا انا کنا ، جمع است ، به طور قطع و مسلم ما ، کنا ، باز از ماضی تعبیر شده است ، چنین بوده ایم ، یعنی همیشه مستمرا ، قدرت ما همین است که هیچ وقتی زوال ندارد ، انا کنا فاعلین ، و اسم فاعل همان جا تعبیر شده ، یعنی ما کننده ی این کاریم ، که حتما شما را در دل خاک خواهیم پوساند ، دوباره شما را برانگیخته خواهیم کرد، پس به حساب خودتان برسید و الان خود را آماده کنید

« ولقد کتبنا فی الزبور »

آیه ی بعد هم بشارتی ست به مومنین برای سعادت دنیوی شان ، پاداشی در آخرت دارند که

«لایحزنهم الفزع الاکبر و تتلقهم الملائکه »

در آخرت پاداششان این است ، از وحشت عظیم در امانند ، ترس بزرگ آنها را محزون نمیکنند ، فرشتگان رحمت به استقبالشان میروند و غرق در نعمتند

در دنیا هم ما مقرر کرده ایم ، عاقبت باید بندگان صالح براین دنیا حکومت کنند

این هم پاداش دنیوی بندگان صالح است

در آخرت آن پاداش را دارند که مشمول لطف ما رحمت ما و فرشتگان عنایت ما ، در دنیا هم ما مقرر کردیم ، عاقبت باید بندگان صالح من حاکم بر زمین باشند و قدرت در زمین به دست آنها باید بیفتد و الا عالم نقض است

اگر بنا بود همین بشر خون خوار مفسد جنایتکار ، همین که ما میبینیم در دنیا چکار میکنند ، ولی واقعا اگر چنانچه علی و ال علی علیهم السلام را کنار بگذاریم ، دنیا چه دارد ؟

یک مشت خوردنی ها ، خوابیدنی ها ، بعد هم مانند گرگ و خوک به هم پریدن ها ، شکم دریدن ها ، اینها بشر متمدنند در عالم چه میکنند ، جنایت هایی که هیچ گرگ و خونخواری به هم نمیکنند ، که آدم شرمش میشود که اینها بشرند ، که این کارها را میکنند ، خب اگر واقعا خلقت همین باشد و عالم برای همین که « نا مفهوم » ، این همان مصداق سخن ملائکه میشود

« اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء »

میخواهی موجودی بیافرینی که همش خونریزی کند و افساد کنند

فرمود « انی اعلم مالا تعلمون »

من چیزی میدانم که شما نمیدانید من در رئاء قدرتم علی و ال علی علیهم السلامند ، عالم برای آنها ست نه برای این خوک ها و گرگ ها

در عالم کسی باغ و بستانی خیلی مجهز و باشکوه بسازد و زحمت ها بکشد و درخت ها بکارد و نحرها جاری ، قصر ها بسازد و بعد خوک ها را بریزد در آنجا زندگی کنند ، به هم بپرند و فضله بریزند و آخرهم بمیرند و لاشه شان هم بگندد ، این که حکمت نیست

عالم به این عظمت را آفریده اند برای کی ؟ برای این بشر خونخوار ، نه !

یک نفر الان در این عالم زندگی میکند که همه به آبروی اوست ،

وجو اقدس ولی زمان ارواحنا فداه

سفره برای او گسترده اند ، چون او با این بدن در عالم زندگی میکند ، باید آفتاب بتابد ، باید باران ببارد ، باید هوا باشد ، باید آب ها باشد ، این سفره برای اوست ، منتها ما در کنار این سفره به آبروی او نشسته ایم ما را بیرون نمیکنند ، کلمه ی انسان هم روی ما گذاشته اند به آبروی اوست ، والا کلمه ی انسان هم برای ما شایسته نبود که گفته بشود ، انسان اوست و سفره هم مال اوست ، حالا گدا گرسنه ها هم آمده اند کنار سفره نشسته اند ، بیرونشان نمیکنند

مثلا سلطانی که برای یک شخصیت عظیمی بساط سلطنت چیده باشد بعد او بیاید و دنبال او دیگران هم بیایند بنشینند دیگر بیرونشان نمیکنند ، چون مال او بوده اینها هم آمده اند کنار او زیر سایه ی او نشسته اند

والا اگر از اول سلطان سفره بگستراند برای آدم بی ادب ، بی تربیت که هیچ چیز سرش نمیشود ، عقلا او را تقبیح میکنند ، مذمت میکنند ، میگویند این بساط را چیدی برای همین ؟ آدم بی تربیتی که هیچ چیز سرش نمیشود و نمیفهمد ؟ نه عقلی دارد و نه علمی دارد ؟ خب تقبیح میکنند

ولی اگر برای یک شخصیت عظیم باز کند سفره را ، دیگری هم بیاید ، دیگر بیرونش نمیکنند

ولی اگر ما منها کنیم الان در این زمان ولی زمان را کنار بگذاریم ، آخر دنیا چه دارد ؟ هیچ چیز ، یک دستگاه لغوی و بی مزه ای ، بلکه ظالمانه ای ، نه تنها لغو است و بی مزه ، اصلا خلاف حکمت است ، ظلم است که این همه نعمت ها چیده شده باشد برای این بشر خونخوار شکم خوار شهوت رانی که سر و کله ی هم بکوبند این صحیح نیست

ولذا بالاخره باید این عالم به دست بنده ی صالح من بیفتد

«ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون»

ما مقرر کرده ایم ، کتاب نوشته ایم ، نوشته ی ما مقرر حتمی ست ، ما مقرر کرده ایم قطعا ، فی الزبور من بعد الذکر، حالا در اینجا کلمه ی ذکر ممکن است مراد قرآن باشد ، ممکن است مراد تورات باشد ، چون کلمه ی ذکر در قرآن به چند معنا به کار رفته ، ذکر به معنای یاد آوری ، خب معنای اصلی اش این است ، ولی قرآن هم ذکر است ، « انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ، ان هو الا قرآن و ذکر مبین » که از خود قرآن تعبیر به ذکر شده

از رسول هم تعبیر به ذکر شده ، خود رسول اکرم هم در قرآن تعبیر به ذکر شده ، خودش شخصا ذکر است نه اینکه ذاکر باشد « فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولا یتلوا علیکم آیات الله »

در این آیه به اصطلاح اهل ادب کلمه ی رسولا همان عطف بیان برای ذکر است ، ما ذکری را فرود آورده ایم که رسول است و تلاوت کتاب بر شما میکند ، و گاهی هم ذکر تورات است ، از تورات هم تعبیر به ذکر شده در قرآن

« ولقد آتینا موسی وهارون الفرقان وضیاء و ذکرا للمتقین »

ما به موسی وهارون ذکر دادیم ، مراد از ذکر همان تورات است ، ذکر هر چه که مردم را به یاد خدا بیفکند ، قرآن به یاد خدا می افکند ، رسول به یاد خدا می افکند ، تورات هم در زمان خودش که کتاب نور بوده و کتاب هدایت بوده ، آن هم ذکر بوده خب اینجا احتمال دارد که مراد تورات باشد

ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر

زبور ممکن است همان زبور جناب داوود علیه السلام باشد ، منتها کتاب شریعت نبوده ، انجیل کتاب شریعت است ، تورات کتاب شریعت است ، و اما زبور کتاب پند و اندرز و اخلاقیات بوده ، به هر حال بعد از ذکر است ، چون زبور هم بعد از تورات است ، تورات نازل شده زبور بعد است ، ولذا این خودش قرینه میشود برای اینکه مراد از ذکر همان تورات است

ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر

زبوری که بعد از ذکر، بعد از تورات آمده ما در آنجا هم مقرر کرده ایم که باید بندگان صالح من حاکم باشند این یک احتمال..

احتمال هم دارد که منظور از زبور تمام کتاب های آسمانی باشد ، چون تعبیر میشود از کتاب آسمانی به زبور ، هر کتابی باشد و مراد از ذکر قرآن است ، کلمه ی من بعد یعنی علاوه ، بعد زمانی منظور نیست یعنی علاوه

علاوه ی بر قرآن در همه ی کتاب های آسمانی ما مقرر کرده ایم این مطلب را

این هم احتمال دارد که مراد از ذکر قرآن است و مراد از زبور تمام کتاب های آسمانی سلف ، منتها کلمه ی من بعد هم بعد زمانی نیست بلکه به معنای همان علاوه است ، یعنی مثل اینکه من بعد الله بگوییم ، در قرآن زیاد هست ، یعنی علاوه برخدا

اینجا هم همینطور است ، گذشته ی از قرآن علاوه ی بر قرآن ما در همه ی کتاب های آسمانی مقرر کرده ایم که باید بندگان صالح من حکومت کنند

ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

این حکومت زمین را بندگان صالح من به ارث میبرند ، وراث میشوند به این معناست که منتقل میشود ، از این به او ، مثل کسی که میمیرد و ماترک به این میشود ، چون صالحان به جای ناصالحان مینشینند و تمام آن امکاناتی که ما به آنها داده بودیم دست اینها می افتد

عاقبت باید تمام این امکاناتی که بشر ناصالح دارد خودشان میروند ولی تمام امکانتشان می افتد به دست بندگان صالح من که آنها وارث آنها میشوند یعنی جای آنها را میگیرند و تمام امکانتشان را مورد استفاده قرار میدهند پس من مقرر کردم که این زمین یرثها عبادی الصالحون

در تفسیرو تعبیر داریم که مراد اشاره به زمان ظهور ولی زمان ارواحنا له الفداء است که امام باقر علیه السلام فرمود:

اصحاب المهدی فی آخر الزمان

فرمود این عبادی الصالحون که در اینجا آمده است مراد اصحاب حضرت مهدی در آخرالزمانند

و همینطور رسول خدا فرموده اند : لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم

اگر تمام دنیا هم منقضی بشود یک روز بماند عاقبت هامن یک روز را خدا آنچنان طولانی میکند که تا از فرزندان من ، از ذریه ی من مردی برخیزد که عالم را غرق در قسط و عدل کند ، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد

پس این آیه هم طبق تفسیر امام باقر علیه السلام به امام زمان ارواحنا فداه تعبیر میشود

امام رضا علیه السلام فرمود : مردی سؤال کرد آقا صاحب الامر شما هستید ؟ آنکس که فرمان خدا در عالم به دست او اجرا خواهد شد ، فرمود انا صاحب هذا الامر ، من صاحب این امرم ، یعنی صاحب فرمان الهی من هستم

لکنی لست بالذی املأها عدلا

ولی من نیستم آن کسی که زمین را پر از عدل خواهد کرد اون من نیستم

بله من صاحب الامرم ، چون هر امامی در زمان خودش صاحب الامر است ، ولی امریست که مطاع است ، به حکم قرآن اطیعوا و اولی الامر منکم

خب بله هر امامی در زمان خودش ولی امر است و صاحب امر منتها من آن نیستم ، کسی که دنیا را پر از قسط و عدل میکند من نیستم وکیف اکون ذلک چطور من باشم ، و حال آنکه علی ماتری من ضعف بدنی ، میبینی بدن من رو به ضعف رفته ، پیر شده ام ، محاسنم سفید شده و قوا به تحلیل رفته ، او کسی ست که دنیا پیرش نمیکند ، گذشت روز گار بر او فطوری وسستی ایجاد نمیکند ، او بعد از عمر طولانی که حالا 1000 و 2000 سال ، نمیدانیم که چه مقدار مشیت خدا تعلق گرفته ، هر کسی میخواهد باشد ، یک میلیون سال وقتی زندگی کرده وقتی میاید در صورت انسان چهل ساله است که قوی ست

که در همین حدیث فرمود او وقتی دست خودش را اشاره کند درخت های کهن سال را از ریشه میکند من کی آن هستم در حالی که بدنم رو به ضعف رفته

ذلک الرابع من ولدی ، آن کسی که ولی امر است چهارمین فرزند من خواهد بود

«فاذا خرج اخرجت الارض بنور ربها و وضع میزان العدل بین الناس»

فرمود که حضرت خضر آب حیات نوشیده ، او زنده است

لایموت حتی ینفخ فی الصور

تا در صور دمیده شود او زنده است یعنی او همیشه پیش ما می آید ، وانه لیأتینا ، یسلموا علینا ، به ما سلام میکند ، و نسمع صوته ، صدای او را میشنویم ، ولا نری شخصه ، شخص او را نمیبینیم ، در بعضی از موارد هم محسوس بوده طبق روایاتی که داریم

وسیؤنس الله به وحشة قائمنا فی غیبته ، وبا خضر علیه السلام خداوند قربت فرزند ما را برطرف میکند ، رنج وحدت و غربت را از او برمیدارد ، با بشر عادی که نمیتواند انس بگیرد ، او کجا و امثال ماها کجا ، ولذا خداوند خضر را زنده نگهداشته است که ندیم او باشد با او بیاید و اون وحشت و رنج غربت او را برطرف کند

دعبل هم در آن قصیده ای که در حضور امام رضا علیه لسلام خواند ، در ضمن قصیده اش هم اشاره کرد به همین مطلب ، گفت :

خروج امام لامحالة خارج ، هنوز زمان امام رضا علیه السلام است این قصیده را گفته ، گفته است که قطعا باید امامی ظهور کند ، یقوم علی اسم الله و البرکات ، او بر اسم خدا و برکات قیام میکند ، یمیز فینا کل حق و باطل ، او می آید که حق و باطل را از هم جدا میکند ، و یجزی علی النعماء و النقمات ، اوست که بر نعمت ها پاداش میدهد و بر نقمت ها و گنه کاری ها کیفر میدهد ...

امام رضا وقتی این شعر را از او شنید فرمود : یا خزاعی نطق روح القدس علی لسانک ، ای خزاعی این دو بیتی که گفتی را روح القدس به زبانت جاری کرد ، میدانی آن امام کیست ؟

وقتی گفتی یقوم علی اسم الله والبرکات ؟

گفت نمیدانم ، ولی هینقدر که من شنیدم و اعتقاد دارم به این مطلب ، از شما یاد گرفته ایم که امامی باید ظهور کند و عالمی را پر از عدل کند ولی من نمیدانم که کیست

فرمود : یا دعبل الامام بعدی محمد ابنی و بعد محمد ابنه علی ، بعد از من پسرم محمد جانشین من است بعد از او پسرش علی امام است ، بعد از علی پسرش حسن امام است ، و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبته المطاع فی ظهوره

آن کسی که در غیبتش انتظارش را میکشند وقتی هم که قیام کند مطاع خواهد بود و ولایت مال اوست

کسی سوال میکرد که چطور شده که شیعه انقدر مورد ظلم قرار گرفته ، از اول هم در تاریخ مظلوم بوده و همش لبه ی تیز حرب ها متوجه شیعه بوده ، خب معلوم است چون شیعه منطقش این است که همه باطلند جز علی وال علی علیهم السلام ولی اگر زورش برسد همه را از بین میبرد قدرت بدست بیاورد همه را از بین میبرد ، منطق شیعه این است ، میگوید تمام حکومت ها در عالم باطلند باید علی وال علی علیهم السلام حکومت کنند ، معلوم است که حکومت ها میدانند که شیعه کمر بسته برای از بین بردن آنها از این جهت همیشه لبه ی تیز حرب هاشان برعلیه شیعه است والا دیگران که کاری به این کارها ندارند ، هر چه بود تسلیم میشدند ، یزید هم باشد تسلیم میشوند

مگر نبوده ؟ مگر تسلیم نشده اند ؟ میگفتند امام حسین واجب القتل است چون در مقابل یزید قیام کرده و بر ما واجب است از یزید اطاعت کنیم کسی دشمنش نمیشود ولی با شیعه دشمنند که میگوید جز علی وال علی علیهم السلام کسی در عالم کسی از جانب خدا حق ندارد حاکم مطلق باشد ولذا حربه ی تیزشان هم متوجه شیعه خواهد بود و میکوشیدند لکه دار کنند ، شکست بدهند

امام رضا علیه السلام وقتی وارد میشدند به در بار مأمون که جریان به این کیفیت پیش آمد ولی امام رضا علیه السلام خون دل میخوردند

معروف به غریب الغرباست ، در میان غربا هم غریب بود ، اگر کسی در شهر خودش نباشد مردم میگویند او در اینجا غریب است ، به او میرسند ، دلجویی میکنند تنهایش نمیگذارند

امام رضا غریب بود اما از وطنش دور افتاده بود ، وطنش نبود در ایران بود ولی اینجا هم مردم خیال میکردند که مأمون غلام حلقه به گوش امام است ، کاملا محبت میکند و سفره های چرب و نرم میگذارد و خیلی هم تجلیل میکند و احترام میگذارد و برای همین کسی به دادش نمیرسید ، هر چه خون دل هم میخورد از دست مأمون صدایش هم در نمیامد کسی هم نمیفهمید که امام چقدر رنج میبرد ولی با معاشرت مأمون رنج میبرد

مأمون در حضور مردم احترام میکرد تجلیل میکرد در خلوت که میشد نیش میزد و راستی خون به دل امام رضا میریخت و لذا هر روزی آقا از نماز برمیگشت با همان بدن عرق دارش دعا میکرد ؛ خدایا اگر فرج من در مرگ من است زودتر مرگ مرا برسان ، از اینجا معلوم بود که رنج میبرد ولی مردم خبر نداشتند ، خیال میکردند در بساط قدرت آمده و مأمون است و بساطش پهن است و...

ولذا در میان غربا هم غریب بود ، کسی نمیدانست که او از وطن که دور افتاده گرفتار افریتی مثل مأمون شده ، این همه رنج ها دارد ولذا میدیدند که امام وقتی وارد میشد ، دربانها پرده بلند میکردند ، احترام میکردند امام وارد میشد در هنگام خروج هم پرده بلند میکردند امام خارج میشد بنی عباس از این حسد رنج میبردند ، به دربان ها سفارش کردند بعداز این وقتی ایشان آندند شما احترام نکنید ، پرده بلند نکنید تا ایشان سبک بشوند و اهانت بشود ، بار اول که امام وارد شد آنها بی اختیار از جا پریدند و باز پرده بلند کردند وامام وارد شد ، بعد رفتن امام باز آنها آمدند و گفتند ما به شما گفته بودیم این کار را نکنید ، دربان ها را تهدید کردند ، بعد آنها بار دوم که آقا آمد برنخواستند ، آنها که برنخواستند باد تندی وزید و پرده را بلند کرد ، آنقدر بلند کرد همانجا نگه داشت تا امام وارد شد ، بعد موقع خروج هم دوباره باد آمد و پرده را بلند کرد که امام بیرون آمدند ، این جریان برای آنها خیلی سنگین تمام شد

به هم گفتند این فایده ای ندارد ، معلوم است که خدا میخواهد او را بزرگ کند ، ما هر چقدر هم که بخواهیم کوچک نخواهد شد ولذا از کار خودشان هم پشیمان شدند...

به هر حال کینه به دل مأمون بود و عاقبت هم با سم امام رضا علیه السلام را و خیلی هم آن جمله ای که در نیشابور فرمود : رب شروطها انا من شروطها ، یک ضربه ی کارگری بود برپیکر حکومت مأمون وارد آمد

خیلی عجیب بود ، از همانجا کینه در دل او نشست ، در آن مجمع عظیم نیشابور که 24000 قلمدان فقط برای نوشتن حدیث بوده چقدر جمعیت در آنجا بوده که 24000 محدث و راوی بودند ، در آن غوغا امام این جمله را فرمودند ، کلمه ی لااله الا الله ، کلمهی توحید قلعه ی محکم خداست هر که به آن وارد شود در امان است و غذاب نخواهد دید اما شرط دارد و من همان شرط توحیدم ، یعنی چه ؟ یعنی همان دین شما ، اسلام شما بخواهد دین باشد باید من درش حکومت کنم باید دنبال من باشید

یعنی مأمونی که الان حاکم است هیچ است و پوچ است و باطل است ، شرط دیانت شما توحید شما من هستم ، انا من شروطها ، این اثبات حقانیت خود و بطلان مأمون است ولذا این کینه در دل او نشست و بعد هم جریان دیگری که عاقبت هم مسمومانه رحلت فرمود و ولذا از خانه ی مأمون که بیرون آمد عبا سر کشیده بود به اباسلت هم گفته بود وقتی عبا سرکشیدم از من احوال پرسی نکن ، چیزی به من نگو ، بس که لطف داشت ، رحمت داشت ، عنایت داشت ، رئوف بود دیگر ، مبادا که از من احوال پرسی کنی و بفهمی که من مریض شدم ، بعد کم کم به گوش مردم برسد ممکن است ازدحامی بشود ، غوغایی بشود مثلا ، خون هایی ریخته بشود که درست نباشد ، از من چیزی نپرس ، دیدی عبا را کشیدم احوالپرسی هم نکن

با همان حال رسید به خانه و یتململ تململ السلیم ، مثل مار گزیده به خود میپیچید ، نمیتوانست بخوابد ، نمیتوانست بنشیند ، گاه مینشست گاه برمیخواست ، گاه راه میرفت ، پنجاه بار حرکت داد امعاء و احشاء امام علیه السلام دگرگون شده بود تا فرزند جوانش رسید و سر پدر را به دامن گرفت و درآغوش پسر به عالم قدس ارتحال پیدا کرد ...